عرب بیاموزند و در بارهٔ پارسی خانه بدان آن والد را بنده باشد بدهند یا حکم غایب و ولد ان آن بنده بدون اذن آقا اگر بوجه شبهه
بدست بنا بدهد آن والد بمرد یا بسبب شبهه دهد هم بر مادر واجب بود شبهه دادن و اگر بدست آید مادر اجبر نکند بر شبهه دادن و در
خواهاما در نکاح پدر آن طفل باشد و خواه نباشد اگر مادر بنت کی در حرب شبهه دادن آن ولد را بغیر عوض و اگر شبهه دهد اگر مرتکب پدر
آن طفل بود در دو باب که دادن را منع کند جهاد فاما قوت و اگر مرتکب وی نباشد و یا باشد و هر دو منفق اند بر آن که والد را بشبهه مادر آن
طفل بود و هدیا جارت کردن بیک ساعت اجرة المثل خود طی خواهد واجب لازم نباشد و اگر بنده را جرة المثل طی خواهد و دوی اولیه بود و آن عبد و
اگر زنده بیکانه بدست آید که بر هلاکت اجرة الدار آن والد شبهه دهد بنده نیز هم نباشد زیرا که آن بنده طفل دادن و رد باشد که والد بر آن مادر
ظاهر است که کند و بنا کند بیکانه دهد **فصل** مر اصل اعراض آن اولاد دو اند باشد و یا پیدا شده و هر دو شیخ بود بنفقه و کسوه و هر یک از آن
دو والد مال آن اند و یا مکتسب اند اگر مرتب و آزاد هر دو بکسان اند هم چنان دو سر باشد و هر دو نفقه اطفال بر سر پدر باشد و در صورت دوم بر سر
مادر یک و یا و آن یکان نیست چون صبی و بیست پایش و در هر نفقه اطفال بر سر پدر باشد و در صورت دوم بر سر
پدر واجب شود بر سر و هر دو عبد و آزاد هر دو یک آن باشد و در غیبت آن هر دو نفقه بر بیت المال واجب شود اگر مادر بر
واجب کرده تا دو چون پدر باشد یک بر هر دو هر دو بنده خراج یا وی را و کسی آن اصل باشد هر دو موسر و یا مکتسب باشد اگر مادر و پدر
باشد نفقه وی بر پدر باشد نه بر مادر و اگر اجداد جدات باشد بر کدام بر آمد دی باب و اگر باید بر یک بود چون پدر و پدر بر پدر و پدر بر مادر
فرو پدر پدر مادر نفقه بر آن مرد و یک بر زن باشد و اگر فرا آمد آن دیگر باشد چون پدر پدر و پدر پدر مادر نفقه بر پدر باشد که اقرب است
و وارث و اگر آن هر دو اصل و فرع شد هر دو موسر و یا مکتسب باشد دیگر آن اصل و یکی آن فرع چون پدر و پسر نفقه بر فرع بود چه اصل خواه فرع و ا
رشید بود و خواه نبود و اگر بر شخص چند فرع جمع شوند اگر مال وی بسعه جمیع فرع وفا کند نفقه بدهد و اگر نکند نفقه نداد معدم دارد
بر نفقه اقارب و بعد از آن اگر چیزی دیگر دارد نفقه هر کدام از آن ورثه یک باشد و یا وارث معدم دارد و بر پدر نفقه والد و عم لازم نباشد
فصل بدان که قیام مزد زن را بر شوهر و نگاه داشت وی و پرورانیدن و امثال آن واجب است اگر چه بدایت و سلطنت است اما بین آن لایق
تر است و از آن مادر که کدام یک از دو بر بودن یا معدم و آن دو صورت خصومت وی را باشد **اول** حق حضانت مادر راست و بعد از آن مادر از مادر
در اولی بنات آن مادر زن که او مادر از مادر بنات مادر و خواهر از مادر و بنات مادر و خالها را بر بنات و حق خالها را بر بنات و حق آن
دختر آن را خود و خواهر را بر عمها معدم دارند خواهر مادر بنات بعد از آن بر خواهر مادر باشد و حق خواهر بر بنات بر خواهر
هر مادر مادر معدم باشد و خاله و عمه بنات بر خاله و عمه مادر بنات معدم باشد و حق حضانت پسر وی را حق حضانت نیست و دختر
خاله و عمه را حق حضانت است و اگر از زنان حق حضانت بدر را باشد و بعد از آن جد را و بعد از آن جد بر عمها را بر ترتیب میراث بر حق
و در بنات نکاح و عمه را آن حق هم نیست چون پسر عم و امثال آن و ناحق حضانت نیست بلکه اگر حق حضانت مادر باشد که در حال حضانت بر وی
آن حق تسلیم نکند بلکه بر حق و اگر با پدر دیگر آمیزد باشد تسلیم کنند و هر چه بر آن وارث بیت حضانت مادر و هر چه بر وی وارث حق حضانت
چون خالو و عمه پسر و زنان را حق حضانت نیست و اگر مرد آن ذکر آن هم حق باشد مادر بر عمه معدم بود و مادر حق مادر بنات بجای مادر
و بنده و اولیه بود از جهات پدر و از خاله و خواهران مادر بر بنات با بنده مادر و چون زنان اهل باشند اما که بر بنات بر اقارب اند

بدر کدام یک از دیگر اولی مقدم بود بر آن که دور باشد و حق حضانت بر زن بود که در دین شرط اهلیت موجود باشد **شرط اول** آنکه سلامت
باشد اگر والد سلامت بود فاما اگر مسلمان و مرتد باشد و آزاد باشد و اولی و اولی شد حق بنت بدر حکم آن والد باشد است مادر را بر
وی حق حضانت نیست **شرط دوم** آنست که وی عاقل باشد تا زن که دیوانه بود و والد حق بر حق حضانت نباشد مگر وقتی که اهل
که وی را نا اهل بود و خود زنده بود آنکه وی در زنگ شد یعنی که بدر حد بلوغ **شرط سیم** آنکه زنا را بود حق حضانت نبود اگر چه مسیر
مستور ذهد **شرط چهارم** آنکه عدل بود و فاسق را حق حضانت نیست **شرط پنجم** آنکه زنا کی نباشد تا اگر زن مرتد بیگانه بود
وی را حق حضانت نبود و اگر شرط پنجم بعض شرط بر رضا وی را ثابت بود و حضانت ثابت شود و اگر مدعی آن اهل شود و در تناقض وی
در آنچه حق حضانت باطل شود **شرط ششم** آنست که مادر و بدر در یک شهر باشد که بعید باشد تا اگر بدر شهر دیگر تنها کند آنجا متیقن
کرده حق حضانت بدر را بود **شرط هفتم** آنست که اگر والد غیر حق آن بود و مادر و روزی را سیر دهد و اگر بدر هر دو را بر حق حضانت باشد **شرط**
هشتم آنست که اولاد معین نباشد تا اگر والد بر حق آن رسیده باشد و مهر بود مادر و ما ولیه نباشد تا بدر یک والد غیر کرد اند میان
آن و تعرکدام را اجتهاد کند زندی وی باشد و والد میدر اصحیح آن میان مادر و بدر مخیر کرد اند جبر نباشد میان جدر و حاضر
مخیر کنند و اگر بدر نباشد میان جد و مادر و برادر و عم مخیر کنند و بعضی آن میان بدر و مادر و خاله مخیر کنند و هر که بدر را اختیار کند
بدر وی را از زنی بدر بدست مادر منع نکند و اگر مادر بدر وی را بدر بدر وی را بدر مسلمان نکند زیرا که بدر را بر وی و اگر والد مادر نه بود و منقطع رشد
از زنی بدست مادر و اگر مادر منع نکند تا مدت بیش والد و بدر بیک بار بود و هر دو آن یک بار بود و هر دو و حق والد بیمار کرد و مادر را
اولیه بود بسیار داشتی وی حق والد بنه بود و حق والد مادر و نه بود که بدر والد را کرد و حق آن که مادر حضانه وی نکند داشتی والد
بکند و با نفس که بخانه خود و والد که مادر اختیار کند اگر بنه بود حق بیش مادر آید بر وی بیش بدر تا او بیش بیاموزد
و بکتب و بیش آن بعد و اگر مادر نه بود حق بیش و آن بیش مادر حق بود و بدر بعد آن بر وی و بدر که با پس مادر که در رسید بود
جبر بیش نکند که بیش مادر بدر باشد مادر با پس یک از آن دو و یکی اولیه است که از آب زمین و نکند و بیش آب آن بود و حق بیش آب کند و اگر
رشید باشد که بیش آن بود که اصلاح مال و تدبیر نفس خود بداند حکم وی حکم صغیر بود و اگر اصلاح مال و تدبیر نفس وی داند و صلاح
و بیش بداند و حاکم نه حق بیشند و بیش نکند که بیش مادر و بدر باشد و هر که با دختر بالغ کرده و وی را سر بود و حق بیش شرط خود باشد و اگر
سر بود باشد که بیش بود و بیش مادر و بدر باشد که بیش از آن و دختر و حق میان آن رضا بیشند و یکی از آن مادر و بدر اختیار کند و اگر بیشه
باشد اولیه است که بیش مادر و بدر باشد و یا بیش که از آن دو و اگر بیش آن بیشند و بیش نکنند و بیش اگر طلاق شود و بیش
و جد را و هر که را دلایت بیش و حق بود اگر مادر را بیش نکند از آن بود و هر که را بیش نباشد و بیش و بیش باشد و ولی را بیش و یکی خود آن و
هر که با محرم وی نباشد وی را جای که ایشان بود و با شد که آن که اند و نظر بحال وی دارد و اگر بیش و دیگر مادر و بدر
نتوان بیش و آن هیزم و هایف و مباشد و جای بهشت و کرد و منع کند وی را از مادر و بدر و مرد آن شن و اگر و آن زن که بیش کرد جای
کمان و آنچه هست و زنان اگر کید و مثل و یکی معتبر باشد و محتاج بیشه و کند باشد **سبب سیم** وجوب نفقه اهل است و بر سید نفقه